

# دیوان صبر و صبری (رشتی)

با ترجمه احوال و معالجه نسخ و شرح بعضی لغات

با اهتمام

## پادشاهی جلوه

از نشرات

جمعیت نشر فرهنگ کیلان

حق تجدید چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است

هرآن ۱۳۴۴ - خورشیدی

چاپ رنگین

خوش آنکه نام نکوه هشت در صحیفه دهر  
از آن به پیش که اوراق او زهم بگسست  
صبوری

دیوان صبوری

بضمیمه

تاریخچه تاسیس

کتابخانه ملی رشت



صیوری (۱۲۶۵-۱۳۱۳ قمری)



نگارش آقای ابراهیم پورداود

استاد دانشگاه تهران

### پیشگفتار

در این چند سال گذشته دو سه دیوان از گویندگان کیلان بدسترس خوانندگان گذاشته شده، یکی از آنها دیوان اشعار دانش (حسام الاسلام) است که آهیم با دیباچه‌ای از نگارنده در سال ۱۳۲۵ خورشیدی در رشت چاپ شده است.

آن دیوان و این دیوان هر دو سکوشش فاصل گرامی ارجمند آقای هادی جلوه گردآوری شده است.

همت ایشان در زنده کردن آثار همشهریان خود شایسته آفرین و درود است اینگونه بشریه در آینده گران به‌تر خواهد شد، چه گویای زمان گذشته است. زمانی که از آن دور مانده ایم و دیگر دست کسی ناستان آن بمیرسد و جز بدستگیری آثار کتبی بهیچ‌روی نمیتوان به‌چگونگی آن روزگار سپری شده، پی برد و دریافت که مردم آن دوران، هر چند که از آن دوران بسیار دور باشیم، چگونه می‌اندیشیدند.

چه خوب است چند تن از کیلاییان آزموده‌ها ذوق تدوین تاریخ این چند قرن گذشته سرزمین خود پردازند و چند تن دیگر لغت‌های

لهجه‌های گوناگون آن مرزوبوم را گردآوری کنند، آداب و رسوم محلی را آنچنانکه امروزه در آنجا رواج دارد، از برای فردا بیادگار گذارند و افسانه‌هایی که در سر زبانهای مردم آن دیار است برشته‌نویس کنند. سودهیچیک ازین آثار بهیچکس پوشیده نیست، بویژه لهجه گیلکی که یکی از پر مایه‌ترین لهجه‌های ایران است<sup>۱</sup>. از آثار گوناگون ایالتها و سرزمینهاست که نویسندگان خواهند توانست، تاریخ درست و روشن کشوری را بنویسند اگر امروزه خواسته باشیم تاریخ ایران را در روزگار صفوی، آنچنانکه بوده، بنویسیم و تمام شئون ادبی و علمی و هنری و اقتصادی و دینی و سیاسی بررسی کنیم، ناگزیر باید بهمه آثار تاریخی آن دوران مانده، دست بریم و از آن نوشته‌ها رویهم ریخته، بنیاد تاریخی بگذاریم که بدستی نمودار آن روزگار آن باشد. جز ازین، حکم ما در باره زمانی که چندین قرن از آن دوریم، اعتباری ندارد.

انفاقاً از گیلانیان این قرنهای گذشته چند کتاب در تاریخ، مانند تاریخ گیلان و دیلمستان، بیادگار مانده که از برای نگارش تاریخ سراسر ایران از اسناد گرانها بشماراست<sup>۲</sup>. اگر در زمینه لغت و ادب هم از پیشینیان، اسنادی نمانده بود، بیشک اکنون پشتیبان زبان رایج فارسی امروزه بحساب میرفت.

آری آنچه گیلانیان علاقمند امروزه از گیلان بقلم آوردند و با اثری

- (۱) فرهنگ گیلکی گرد آورده آقای منوچهر ستوده (از نشرات انجمن ایرانشناسی) با سر آغازی بقلم آقای پورداود در سال ۱۳۳۲ خورشیدی انتشار یافته و امید است باز در این زمینه کتابهای دیگری فراهم آید.
- (۲) تألیف میر ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی که سال ۱۳۳۰ قمری باهتمام (راینو) دررشت بچاپ رسیده است. جلوه

را از دستبرد پیش آمده‌های روزگار رها نیده انتشار دهند ، خدمتی است  
که بسراسر کشور خود انجام داده‌اند. این است که بجان و دل خواستارم  
که هر يك از گیلانیان ، بقراخور فوق و دانش خود اثری از سرزمین  
فرخنده خویش ثبت کنند .

با آنکه از روزگار ان پادشاهان صفوی هنوز چندان دور نیفتاده‌ایم ،  
اما از گویندگان گیلانی همزمان آنان چیز قابلی در دست نداریم .  
در تذکره‌هایی که در آن دوران و یا چندی پس از آن نوشته شده ، بنام  
گروهی از سخنوران و هنرمندان و دانش پژوهان گیلانی برمیخوریم ،  
بویژه که خاندان صفوی در آغاز کار بیشتر با سرزمین گیلان خویشی و  
پیوند داشت ، در سخن از آن دو دمان نام گروهی از مردم آن سامان یاد  
گردیده ، با افسوس از بسیاری از آنان همین نام است که بما رسیده و بس .  
آثاری که از عهد صفوی از سراسر کشور ایران بجای مانده همه  
بخوبی گویاست که دیگر این سرزمین ، مانند پارینه از سخنوران چیره -  
دست برخوردار نبود ؛ نظم و نثر روی به پستی گراییده و آخوند باری  
جای گزین فوق شاعرانه شده بود . چه کم هستند دانشمندان و سخنوران  
آن دوران که نظم و نثرشان چنگی بدل زند و یا ارزش علمی داشته باشد .  
شاید گیلان هم در آن روزگار از شاعران گرامایه بهره ور نبود . این  
دیوان که بکوشش یکی از فرزندان علاقمند گیلان چاپ میرسد و از  
پیش آمده‌های بد روزگار بر کنار میماند ، نمونه کوچکی است از ادبیات  
فارسی در قرن گذشته در مرز و بوم گیلان .  
در آن زمان نظم بهر پایه‌ای که بوده باشد ، این اشعار عقیده نگارنده  
نمونه خوبی از آن است .

ازین مقدار اشعار صبوریه که از برای نمونه با اختیار نگارنده گذارده شده و سبب نگارش این پیشگفتار گردیده، میتوانم بدرستی بگویم که سراینده آنها سنت گویندگان پیش را بدرستی پیروی کرده و از راه و رسم دیرین شعر برنگشته و نزد این گوینده کیلانی شیوه سخن همان است که نزد گویندگان خراسان و فارس و کرمان و سیستان و اصفهان و ری و طبرستان و آذربایجان و جز اینها بوده، با این تفاوت که چهره شعر در سراسر ایران زمین بزرگ، از شمال گرفته تا بجنوب و از مشرق گرفته تا مغرب (ترکستان کنونی روسیه و افغانستان هم جزء آن) و نزد هندوان پارسی گوی، در همه جا نسبت بدوران پیش، رنگ و آب خود را باخته، بخزان گراییده بود. شك نیست که در زمان صبوریه قرنها بود که از روزگار آن سخنسرایان بزرگ دور مانده بودند و عروس شعر زیبایی و جوانی خود را از دست داده بود بنابراین اگر اشعار این دیوان آن آب و رنگ باستانی را نداشته باشد، در بی رنگی با همکنان عصر خود هم رنگ است.

این اشعار نمونه ایست از گفتار منظوم در نیم قرن پیش ازین یا پیش از مشروطه ایران و خوب میرساند که سخن موزون در همسایگی دریای کیلان (خزر) چگونه بوده و يك گوینده کیلان که لهجه کیلکی زبان مادری اوست، تا بچه اندازه سنت زمان خود را در فن شعر و زبان رایج ادبی رعایت میکرده است. چنانکه میدانیم از همان آغاز مشروطه، يك رشته افکار نو بمیان آمد و در اشعار گویندگان هم کم و بیش راه یافت، درست است که اینگونه منظوم اگر برخی از آنها شورانگیز است، بیشتر آنها افسرده و بیجان است.

صبوری شصت سال و اندی است که از جهان در گذشت؛ سالهای



آغاز مشروطه ایران را درك فكرده بود تا اثری از آن دوران ، چه زیبا و چه زشت ، در گفتارش مانده باشد. ازین اثر نو که نشانی از آن تاگزیر درین دیوان دیده نمیشود ؛ از يك اثر کهنه هم بر کنار است و آن تملق و چاپلوسی است که گفتار دلکش بسیاری از گویندگان نامی ما را آلوده است .

قصایدی که پیشینیان در ستایش این و آن سروده اند ، هر چند که از حیث زبان ، شاهکاری است و ابیات اولی هر يك از آن چکامه ها سرور انگیز است اما دیری نباید که با ابیات مدح و ثنادر خواننده بهم خورد و آن سرور ، بسوك كشد .

در جایی هم پس از آنکه صبوری يك دو تن از دوستان خود را ستوده است چنین میگوید :

ز آن شاعران نیم که بروزی هزار لوح

تقدیم خدمت بك و پاشا کنم همی

من شاعرم ولیك نه پاشا و بیک را

زین سست همتان چه تمنا کنم همی

از اینها که بگذریم یکی از آفتهایی که ممکن بوده اشعاری صبوری هم دچار آن گردد و خوشبختانه بر کنار مانده ، آسیب الفاظ ساختگی دساتیری است همان الفاظ مهملی که در زمان شاه عباس صفوی ، در سر- زمین هندوستان ، از مغز چند تن شاید تراویده شده و در زمان ناصرالدین شاه قاجار با بران رسیده و سخنان گروهی از نویسندگان را چه نظم و چه نثر ، آلوده است و هنوز در نوشتههای برخی از کم مایگان دیده میشود یکی

از آن مهمات مشهور دساتیری، لفظ تیمسار است<sup>۱</sup> تا باندازم ای که نگارنده اشعار صبوری را دیدم چیزی از عادت نکوهیده و پست مدیحه سرائی و الفاظ بی معنی دساتیری نیافتم چنانکه در آنها بلغتهای ناهنجار عربی فزون و فراوان بر نخوردم. با اینکه صبوری چهارده سال در مصر زیسته و در همانجا طب آموخته و ناگزیر زبان تازی آشنا بوده، اما ذوق و سلیقه او روا نداشت که بروش ناخوش و نکوهیده فضل فروشان، زبان بیگانه را بزبان ملی خود برتری دهد و با آن کلمات درشت، سرودهای خود را سنگین و ناگوار سازد؛ جز در چند جا چنین نامواریها و سنگلاخهایی بر نخوردم.

همچنین در این اشعار کوششی نشده که واژه‌های کهنه و باستانی بکار رود و خواننده را گرفتاریک گونه قولنج لغوی کند. باید در اینجا گفته شود که در میان بلغتهایی که کهنه پنداشته شده و در برخی از فرهنگهای فارسی از زندق و یازند یاد گردیده، سره از ناسره باز شناختن، کاری است بس دشوار پس چه بهتر که کسی خود رنجه نسازد و لغتی را که نشناخته و نمیداند از کدام دیار و زبان است، آشنا و نمود نکند و ازین خود نمایی احمقانه چشم پوشد.

از زمینه لفظ که بگذریم و به معنی روی آوریم، چیزی از لاف و گزاف در این اشعار نمی بینیم؛ از اینکه سراسر تمدن گیتی از کوهساران ماسر چشمه گرفته و هر چه در جهان اختراع شده ایرانیان در آن دستی

---

۱- این لفظ نخستین بار در دساتیر بکار رفته، کتابی که در زمان اکبر شاه هندی (۹۶۳-۱۱۰۴ هجری قمری) در هند نوشته شده است (رجوع شود به صفحه ۳۲۰ تا ۳۵۸ هر مزد نامه نگارش آقای پورداود که در سال ۱۳۳۱ خورشیدی توسط انجمن ابراشناسی منتشر شده است) - جلوه

داشته‌اند و ماهم وارث این تمدن درخشانییم!

دیگر اینکه اندیشه‌های مردم بنگی و مالیخولیایی در این دیوان نیافتیم. از اینکه چرخ، کبچر فتار است و زردگی ناهنجار است، کالای سخن خریدار ندارد، هنرمند خوار است، دانشمند زار است؛ هستند اینگونه بیچارگان که با چند شعر سست و خام، خود را از فرزندانگان دانند و همه را نادان شمارند زمین و زمان ناسزا گویند، بناچار شیوه قلندران جویند و خود را از وارستگان دانند و جهان و آنچه در آن است مردار خوانند. همه اینها برای این است که از چاپلوسی خود باری نبستند و مانند همکنان بدرهم و دیناری نرسیدند. چه اندازه باید کسی ساده باشد که اینگونه بیکاران و درماندگان و باوه سرایان و هرزه درایان و گداهانشان را باور دارد و اینان را که بناچار دل از دنیا برکنند و بزندگی پشت پازدند، از بخشایش ایزدی و نیروی سخنوری و آزادمنشی شاعری برخوردار دانند.

در اشعار صبوری تعصب دینی هم نیافتیم یعنی همان آسبب سهمتاک اهریمنی که میهن کهنسال ما را بچنین روزگار تیره و تار کشانید و در برانداختن خانه و کاشانه ایرانیان با جنود تازی و قشون مغول و تتر همدست است. آری زیان تعصب در مرزوبوم ما کمتر از گزند جنگجویان خلفا و سپاه چنگیز و تیمور نیست.

اینهم باید گفته شود که اشعار این دیوان، آخوندی و بازاری نیست یعنی شعری نیست که مانند داروی دلپاش، حال هر خواننده را بهم زند و آدمی را از شعر و شاعری بیزار کند و یا چندان عامیانه باشد که جز حلق گوینده چیز دیگری بخواننده روشن نشود؛ مانند این شعر شاطر عباس

بر سر مرگان بار من وزن انگشت کادم عاقل بنیشتنم نزنند مشت!  
این چه معاشقه ایست که عاشق، انگشت روی مژه دلدار بگذارد  
و درین معاشقه عجیب شرط احتیاط را از دست بدهد و دیوانه وار مشت  
بنیشتنم کو بد . این دیگر چه کاریست ! چنین مینماید که نه عقلی در  
کار آن عاشق است و نه سوادى در کار آن شاعر .

چه خوب است که این چیزها که يك يك بر شمر دم درین دیوان  
نیست ؛ چاپلوسی نیست ؛ لفظ مهمل دساتیری نیست ؛ لغت غلیظ عربی  
نیست ؛ واژه بی پدر و مادر قدیم نیست ؛ لاف و کزاف نیست ؛ افکار زیبا بخش  
قلندران نیست ؛ تعصب اهریمنی نیست ، برودت آخوندی نیست ؛ حماقت  
بازاری نیست .

در برابر این همه منفی که هر يك از اینها بتهایی زبانی را از سر  
تا یا تباه و آلوده تواند ساخت ، يك چیز مثبت هست و آن یگانه چیز مثبت  
اینست که اشعار این دیوان بسیار روانست و همین یکی کافی است که  
طبیعت بآن اقبال کند . براستی شعر روان که بی هیچگونه تکلف از دل  
کوینده نندرستی برخاسته و از همه یلیدیهای که بر شمر دم ، دور مانده ،  
فروغی است که از روزنه دل بیرون تافته و نمودار فروغ بار گاه ایزدی است .  
از آنچه گذشت میتوان گفت ، اشعار این دیوان درست دنباله همان  
گونه سخنانی است که در هنگام چندین سده در ایران رواج داشت و از  
زبان گروهی از سخنسرایان بلند پایه و آزاد منش و وارسته ، پشت به پشت  
میگشت و در همه جای سرزمینهای پهناور ایران ، از حیث الفاظ و تعبیرات  
یکسان بوده ، نه خاك نمناك دیلم و گیلان در آن اثری داشت و نه زمین

نفتیده کرمان و هوای خشک سیستان .

اگر اشعار این دیوان در معنی بیای مضامین استادان بزرگ نرسند و در چند مورد تقلیدی از پیشینیان باشد ، گوباش . با همه اینها چندان پیش پا افتاده نیست . در همه جای این دیوان ، چنانکه در غزلهای بسیاری از گویندگان دیگر ، فقط سخن از بادام چشمان دلدار و پسته لبان نگار و باده ناب آب دهانش نیست . چیزهای خوشمزه تر ازینها هم بسر خوان ادب آورده است ، تا بمذاق خوانندگان گرامی چگونه آید :

گمان میکنم آنچه نگارنده ازین اشعار دریافته ، بقلم آورده ام همه خوانندگان دیگر که مانند نگارنده تا بگلوگاه بشعر فرو رفته و اندکی حرف حسابی سرشان میشود ، همان را دریابند .

آنرا که این پیشگفتار را خواهند خواند ، ناگزیر اشعار این دیوان را هم خواهند خواند و خود بخوبی اگر زشت است و یازبیا ، بی خواهند برد . پیداست که از ستایش کسی ، زشتی زیبا نخواهد شد چنانکه از نکوهش کسی ، خوبی بد نخواهد گردید این است که درست بودن یا نکوهیدن این اشعار سودی نمی بینم . گفتار هر کسی بهترین شناسانده اوست .

اینک هفده سال است که در تهران در روز در گذشت محمد اقبال لاهوری ( از مسلمانان هند ) هم میهنان وی ، او را یاد آوری میکنند و میکوشند که او را از گویندگان بزرگ بشمار آورند و بهترین شعرهای فارسی او را برگزیده بنست این و آن میدهند و برخی از ما را میگمارند که بگویند اشعار او چنین و چنان است . در این مورد هم باید گفت : شرنگ را بشیرینی ستودن ، شهد اشود زشت را بنیکویی یاد کردن ، زیبا نگرده . چندان از گویندگان هندی نزد ما نام و نشانی دارند ، از آنان است امیر

خسرو دهلوی که سال ۲۵۷۲ هجری درگذشت. این نام و نشان را سخنان خود او از برای وی فراهم کرده است. اما اشعار اقبال لاهوری آنچنان نیست که يك يارسی زبان آن را به پسندد. هفده سال دیگر هم اگر از برای او تبلیغ کنند باز همان خواهد بود که امروزه هست.

پس بهتر است که درباره اشعار صبوری خود راجه نکنم و بیهوده خوانندگان گرامی را نیازارم و باید بگویم خود من آنگونه سخن سنج نیستم که اگر دیدم سراینده این دیوان دوسه بار «سیب زنج» گفت، بنویسم ناگزیر شاعر ما از سیب بسیار خوشش میآمده و آن را بانار برتری میداده زیرا یکبار هم نگفته «ناریستان».

گویند: «نوشته، خود نویسنده است»

Le Style est l' homme même این گفته و فون Buffon تا باندازه ای درست است ازین دیوان میتوان بروحیه سراینده آن پی برد.

و اما آنچه مربوط بزنگی اوست ناگزیر کرد آورنده این اشعار در مقدمه خود بیان خواهند کرد نگارنده در این باره چیزی بیاد ندارم زیرا در سال ۱۲۸۴ خورشیدی از رشت بیرون آمدم و در این مدت شش و هفت بار از سفرهای بیروت و اروپا و در این سالهای اخیر از تهران برشت برگشتم و رویهمرفته چهار و پنج ماه در رشت و انزلی (بندر پهلوئی) گذراندم. ازینروشناسائی من با مردمان همزمان آن سامان بسیار کم است و بسا این شناسایی محدود بدوران کودکی و آغاز جوانی است.

هیچ بیادند ازم که صبوری را دیده باشم، او بیش از شصت سال است که از جهان رخت بر بست. اما نام او را در همان زمان در آنجا بسیار شنیدم و چند شعری هم از او که در سرزبانها بود شنیدم و هنوز بیاد دارم.

صبوری در آن هنگام در گیلان نامبردار بود و این نام هنوز پایاست .  
نام او میر باقر خان و لقبش مدیر الاطباء بود و حکیم صبوری  
خوانده میشد .

در پیش آمد سر کشی اسبها ، از درشکه فرود افتاده جان سپرد .  
نسبه جوان از جهان در گذشت از خود سه دختر بیچه بجای گذاشت : عالیه  
و عشرت و عطیه . چندی پس از آن ، از عالیه بانو زن آقاسی نعمت زاده  
نامی ، هشت فرزند آمد : شش دختر و دو پسر . از عشرت زن حاجی شیخ  
محمد لا کانی (پسر عمه نگارنده که گویا در ۲۸ سال پیش در گذشت)  
پنج فرزند بجای مانده : سه دختر و دو پسر و خود عشرت چند سالی پس  
از شوهرش در گذشت . از عطیه بانو زن سلیمان داود زاده برادر نگارنده  
( ۲۱ اسفند ۱۳۲۳ در گذشت ) شش فرزند آمد : یک دختر و پنج پسر .  
حکیم صبوری با اینکه پزشک بود ، از گویندگان نامی زمان خود در  
گیلان بشمار میرفت .

گویند دانشمندان عاوم طبیعی و در میان آنان پزشکان از  
معنویات و عوالم روحانی بیخبرند و از فرق ادبی بهره ای ندارند . اما چنانکه  
میدانیم در قدیم اطباء غالباً از حکمت یا فلسفه برخوردار بودند و استاد  
خود نگارنده میرزا محمد حسین خان سلطان الفلاسفه که نزد او در تهران  
طب قدیم میآموختم ، بنوبه خود از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه  
حکیم معروف بود و امروزه در آلمان بیشتر پزشکان باخنیانگرمی یا موسیقی  
آشنا هستند و یکی از آلات نوازندگی را کم و بیش خوب مینوازند .  
شنیدم حکیم صبوری بفلسفه هم آشنا بود و از موسیقی نیز سر رشته ای  
داشت . خود دهنر هایی که از آنها بهره ای داشت در قصیده ای چنین بر شمرده :

بلیه‌ها که کشیدم بطب جالینوس      رساله‌ها که نوشتم بحکمت یونان  
بعلم فلسفه و هیئت و حساب و نجوم      بفن هندسه و منطق و بدیع و بیان

راست است که در گفتار بسیاری از شاعران باینگونه فهرستها و بسا بلندتر ازین، بر میخوریم. اما گفتار خود آنان بخوبی نشان میدهد که باید آنها را جزه لاف و کزاف یا اغراق شاعرانه بشمریم اما در مورد حکیم صبوری، چون هنوز از زمان او چندان دور نیستیم، بگواهی همشهریان وی، گذشته از اینکه طبیب آزمودهای بود. مرد سخن سنج و باذوق و هنروری هم بود. ذوق ادبی او از همین دیوان او بخوبی پیداست.

بیهوده نیست که همشهریهای وی هنوز او را بنیکی یاد میکنند و بازماندگان او نیز ممکن است باز شصت و هفتاد سال دیگر نام او را زنده نگاه دارند؛ اما فرزند علاقمند کیلان، دوست جوان گرامی ارجمندم آقای **هادی چنوه** که در گردآوری اشعار پراکنده وی رنج فراوان بردند؛ نام او را پایدار ساختند. هیچ کمان نمیرفت که پس از گذشتن اینهمه سالها، روزی بدستیاری یکی از شاگردان عزیزم این دیوان انتشار یابد و پیشگفتاری از من در سر آن جای گیرد.  
ازین پیش آمد بسی شاد و خرسندم.

تهران - پورداود



نگارش: آقای دکتر محمد معین

استاد دانشگاه تهران

### صبوری

سواحل جنوبی بحر خزر - مخصوصاً گیلان - در ادوار گذشته کمتر شاعر و نویسنده بزرگ پرورش داده است؛ و این امر چنانکه در دیباچه دیوان دانش (گیلانی) نگاشته شد، علل متعدد داشته است از جمله آنها دوری از پایتختها، عدم رابطه با مراکز علم و ادب، نبودن وسایل پرورش ادبی، و بذل جهد تام سکنه در امور فلاحت است.

معهد آب و هوا، مناظر زیبا، کوه و دشت و دریا و مقتضیات دیگر ذوق و استعداد را در نهاد مردم این سامان بودیعت نهاده است. کسانی که توانسته اند خود را به مراکز علم و ادب برسانند، قریحه خویش را بمنصه ظهور رسانیده اند، از آنجمله میتوان در میان گیلانیان از کسان ذیل نام برد:

کیا گو شیخار بن لبان باشهری گیلانی مؤلف کتاب المدخل فی صناعة احکام النجوم (قرن ۴ و ۵) در نجوم؛ شیخ ابو محمد معینی الدین عبدالقادر بن ابی محمد بن ابی صالح زنگی دوست گیلانی (۴۷۰-۵۶۱) و عین الزمان جمال الدین جوی از خلفای شیخ نجم الدین کبری (قرن هفتم) و شیخ ابو عبدالله صومعی و نبیره او ابراهیم گیلی و شیخ تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار ملقب

بشیر زاهد گیلانی (قرن هفتم) و شیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نور بخشی (قرن نهم) در تصوف و عرفان؛ یحیی نحوی دیلمی و ملا عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی (قرن دوازدهم) و پسرش حسن، و محمد قطب دیلمی مؤلف محبوب القلوب و شمس الدین محمد ابن عبدالمکد دیلمی در حکمت؛ ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی (قرن ۵ و ۶) در شعر تازی؛ عمید دیلمی (قرن ۵ و ۶) در شعر پارسی؛ سید شرفشاه بن عبدالله بن حسین (قرن ۷) در ترانه‌های گیلکی؛ شیخ محمد علی حزین لاهیجی (قرن ۱۲) در نظم و تشریح‌رسی.

در دو قرن اخیر نیز گروهی از مردم گیلان در راه ادب فارسی گام زن شده‌اند، و شاعرانی از این سرزمین برخاسته‌اند که هر چند نمیتوان آنان را همپایه سخن سرایان بزرگ خراسان و عراق دانست، معیناً کوشش ایشان در این طریق خطیر قابل تقدیر است. از میان این گویندگان مخصوصاً از دوتن باید نام برد: دانش و صبوری.

دیوان دانش بهمت آقای هادی جاوه مدون فاضل کتاب حاضر در سال ۱۳۲۵ در رشت به چاپ رسیده و منتشر شده است، و کتاب حاضر نیز دیوان صبوری است.

صبوری در انواع شعر از غزل ۱، قصیده ۲، ترجیع بند ۳ و مخمس ۴ طبع آزمائی کرده است.

وی با آثار گویندگان بزرگ ادوار گذشته نظر داشته، باقتضای آنان پرداخته است.

۱- رک: ص ۲ کتاب حاضر بیعد. ۲- رک: ص ۳۸ بیعد.

۳- رک: ص ۹۶ بیعد. ۴- رک: صفحه ۱۱۵ بیعد.

جلال‌الدین مولوی غزلی معروف دارد بمطلع :  
بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست .

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست ۱ .

صبوری این غزل را در قصیده‌ای بمطلع :

فی سیم‌وزر نه کاخ و نه ایوانم آرزوست

دیدن دوباره خطه طهرانم آرزوست ۲ .

پیروی کرده است .

سعدی غزلی بمطلع :

رها نمیکند ایام ، در کنار منش

که داد خود بستانم بیوسه از دهنش ۳ .

سروده که صبوری باستقبال آن پرداخته است :

بگوش غنچه صبا گفت روزی از دهنش

ز تنگ ظرفی بر خود درید پیرهنش ۴ .

هاتف اصفهانی ترجیع بند عارفانه مشهوری دارد بمطلع :

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رخت همین و همان .

که بیت ترجیع آن این است :

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لاله الا هو ۵ .

۱- کلیات شمس - چاپ هندس ۱۷۱، و درص ۱۷۰ غزلی دیگر است بمطلع:

ای چنگ پرده‌های سپاهانم آرزوست

وی نای ناله خوش سوزانم آرزوست .

۲- رگ : ص ۷۷ کتاب حاضر .

۳- غزلیات سعدی باهتمام فروغی چاپ بروخیم ص ۱۷۸ .

۴- رگ : ص ۱۹ کتاب حاضر .

۵- دیوان هاتف چاپ خاور - تهران ۱۳۰۷ ص ۲۶ بیامه .

**صبوری** بافتنای او ترجیع بندی سروده بمطلع:

ما گدایان بی سر و پاییم      پادشاهان عالم آراییم.

و بیت ترجیع آن این است :

که یکی بیش نیست در دو جهان      هوباق و من علیها فان <sup>۱</sup>.

از میان گویندگان ایران مخصوصاً به **حافظ** علاقه‌ای خاص دارد.

تأثیر خواجه شیراز در اشعار صبوری نیک آشکار است.

**حافظ** غزلی دارد بمطلع:

ما بدین دربه پی حشمت و جاه آمده‌ایم.

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم <sup>۲</sup>.

**صبوری** در مخمس ابیات غزل فوق‌را تخمیس کرده که بند اول

آن این است:

ما گدایان که بدرگاه توشاه آمده‌ایم،

با سپاه غم و با لشکر آه آمده‌ایم.

با دل خسته و با حال تباه آمده‌ایم

ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده‌ایم.

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم <sup>۳</sup>.

**حافظ** غزلی بمطلع:

---

۱- رك : ص ۹۶ کتاب حاضر.

۲- رك : دیوان حافظ چاپ قزوینی ص ۲۵۲.

۳- رك : ص ۱۱۳ کتاب حاضر.

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش

۱. حریف خانه و گرمابه و گلستان باش

۲. دارد که صبوری از آن پیروی کرده :

بعشق کوش و مبر از کفر و ایمان باش رها ز کشمکش کافر و مسلمان باش

خواجۀ شیراز غزلی بمطلع :

۳. شراب و عیش نهان چیست؟ کاری بنیاد زدیم بر صفر ندان و هر چه بادا باد

سروده که صبوری در غزل بمطلع ذیل :

گر آب و خاک وجودم غم تو داد بیاد سر من ورم عشقت، هر آنچه بادا باد!

باقتهای آن پرداخته است .

حافظ گوید :

۴. حدیث مدعیان و خیال هم کاران همان حکایت زردوز و بوریا بافت

صبوری بدان نظر داشته است در این بیت :

هوای وصل تو چنانچه در سر چو منی

۵. همان حکایت گنجشک و صحبت بازا است

صبوری سالهادر کشور مصر زیسته و در زبان و ادب عرب ممارست

داشته است . وی گاه بتضمین کلام ربانی پرداخته است :

بکاخ تن که بود او هن البیوت ، متن

۶. ز قصر همت و سستی طبع و طول امل

که اشاره است بآیه ۴۰ از سوره ۲۹ ( العنکبوت ) : مثل الذین اتخذوا

من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیئاً و ان ادهن الیوت لبیت

۱- دیوان حافظ ص ۱۸۵ . ۲- رک : ص ۲۱ کتاب حاضر . ۳- دیوان

حافظ ص ۶۹ . ۴- رک : ص ۱۸ کتاب حاضر . ۵- دیوان حافظ ص ۳۲ .

۶- رک : ص ۸ کتاب حاضر . ۷- رک : ص ۵۰ کتاب حاضر .

العنكبوت لو كانوا يعلمون .

و نیز گوید:

بهيمة اند بحکم اولئك الانعام

بل از بهیمة دمی تر نظریه بلهیم اضل ۱.

که اشاره است بآیه ۱۷۸ از سوره ۷ (الاعراف) : و لقد ذرأنا لجهنم  
کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم  
آذان لا یسمعون بها ، اولئك کالانعام بل هم اضل ، اولئك هم الغافلون .  
و هم از اوست :

ما صوفیان که مست شدیم از می الست

این سرخوشی ز نشاء قالوا بلی کنیم ۲.

که اشاره است بآیه ۱۷۱ از سوره ۷ (الاعراف) : و اذا اخذ ربك  
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر بکم قالوا بلی  
شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کننا عن هذا غافلین .

گاه در آیه ای تصرف کند :

که یکی بیش نیست در دو جهان هو باقی و من علیها فان ۳ .  
که اشاره است بآیه ۲۶ از سوره ۵۵ (الرحمن) : کسل من  
علیها فان .

صبوری گاه اشعار خود را بامثال و حکم عربی چاشنی میدهد :

یکی زده ، دهی از صد ، صد از هزار نگفت

نظر به نکته خیر الکلام قل و دل ۴ .

۱- رك ص ۵۶ کتاب حاضر . ۲- رك : ص ۸۴ کتاب حاضر . ۳- رك :  
ص ۹۸ کتاب حاضر . ۴- رك : ص ۵۶ کتاب حاضر . و رك : امثال و حکم  
دهخدا ج ۲ ص ۷۶۷ .

و گاه مفهوم مثلی را در ضمن شعر آورد:

خویش و اقاربم همه نیش عقاربند اندیشه کی مودت قریبی کنم همی ۱ .  
که اشاره است به: الاب رب ، والاخ فتح ، والولد کمد ، والاقارب

عقارب ...

گاه جمله ای نازی در شعر میگنجانند:

بقای جان بگزین انه هو الاشراف

فناى تن بطلب انه هو الاشراف ۲ .

و نیز:

ور کسی گویدت که این ابیات بی ذکر هجاست ، لاتقبل ۳ .

و گاه بیتی تعام عربی آورد:

اسمح لنا التحية قم و اترك الجفا

قدحان حين وصلك يا مهجتي تعال ۴ .

از شعرای عرب نام حمیری ۵ ، حسان ۶ و دعبل ۷ را یاد کند.

صپوری مانند بسیاری از گویندگان ایرانی بصوف و عرفان متمایل

است ؛ در مقام فقر از دنیا و عقبی میگذرد:

سهل باشد در مقام فقر از دنیا گذشت

ای خوش آن رندی که از دنیا و از عقبی گذشت ...

خوش بود زاهد ز فردا ، صوفی امروز است خوش

خوشتر آن باشد که از امروز و از فردا گذشت ۸ .

۱- رك : ص ۷۰ كتاب حاضر . ۲- رك ص ۶۱ كتاب حاضر؛ وقس: ان شانك هو الاشراف [ قرآن سورة ( الكوثر ) ] . ۳- رك : ص ۱۰۵ كتاب حاضر . پوشیده مانند که ماقبل روی در این قصیده مضموم است و در: لاتقبل « باء مفتوح است ؛ ۴- رك: ص ۶۷ كتاب حاضر . ۵- رك : ص ۲۵ و ۵۴ . ۶- رك: ص ۴۵ و ۵۴ . ۷- رك : ص ۵۴ . ۸- رك : ص ۴-۵ .

از خودیرستی تبری جوید :

بی تأمل ای خرد کشتی مران در بحر عشق

باید از خود در گذشت آنگه ازین دریا گذشت ۱ .

خود را در زمره صوفیان و قلندران قلمداد کند :

ما صوفیان که هست شدیم از می‌الست

این سر خوشی ز نشاء قالوا بلی کنیم .

ما آن قلندریم که اندر مقام عشق

قطع تعلق از همه ما سوی کنیم .

ترك دویی نموده بوحدت کشیم رخت

وز بیخودی ، مکالمه بس با خدا کنیم .

بسا بوریا نشین شبستان فقر ، روی

بی روی و بی ریا بسوی کبریا کنیم ۲ .

تجرد را می‌پسندد :

بکن علاقه صبوری ز ما سوی که مسیح .

ز آستان تجرد با آسمان پیوست ۳ .

باده صوفی را طالبست :

باده صوفی ز رنك و بوست مبرا

مستی این میکشان خماری ندارد ۴ .

در غزل بمطلع :

ای دل از هوی بگذر ، ترك این من وما کن

رو بخر که الا ، از سراچه لا کن ۵

۱- رك : ص ۴ . ۲- رك : ص ۸۴ کتاب حاضر . ۳- رك : ص ۱۰ .

۴- رك : ص ۱۵ . ۵- رك : ص ۳۴ .



افکار عارفانه را بیان کند .

مقام دل را از عقل و علم بالاتر داند :

طایر بشکسته بال دل بجایی کرده مأوی

۱ . کاندرو نبود خرد را راه و دانش را گذاری

او هم با زاهد میانه‌ای ندارد :

تا میان من و زاهد که شود اهل نجات؟

۲ . او یکف سبجه و من جام شرابی دارم

بہتر از عشق کاری نداند :

روز کاری در طلب سر گشته گردیدم، ندیدم

۳ . خوشتر از کوی تو جایی ' بہتر از عشق تو کاری

او نیز خراب تر کس مست است :

خراب تر کس مست توام که یک نگهش

۴ . ز خود پرستیم آورد و کرد باده پرست

باده از دست ساقی سیمین ساق میجوید:

سیم و زر بادا لثیمانرا و ما را جام می ده

۵ . از کف ساقی سیمین ساق و جام زر نگاری

افسوس آن هم میسر نیست :

چگر سوخته و چشم پر آبی دارم

۶ . چشم بد دور ، شرابی و کبابی دارم

راه او از راه دیگران جداست :

---

۱- رك : ص ۲۸ . ۲- رك : ص ۲۶ . ۳- رك : ص ۲۹ . ۴- رك :

ص ۹ . ۵- رك : ص ۲۸ . ۶- رك : ص ۲۶ .

اینان تمام پیله ور نیله اند و من  
جز آه و اشك هایه چه سودا کنم همی ؟  
اینان طلا کنند بصدوق و صره ، من  
از خون دیده چهره مطلا کنم همی .  
اینان سلف دهند زر و سیم خویش و من  
سازم تلف هر آنچه که پیدا کنم همی <sup>۱</sup> .  
از مصر ملول است و آرزوی سفر اروپا دارد :  
شد وقت آنکه رو بارو پا کنم همی  
وز مصر ترك منزل و مأوی کنم همی .  
تا همچون شیخ صنعان بملك ترسایان پناه برد :  
از ترس شید این فلك واژ گونه ، <sup>۲</sup>  
در ساحت ممالک ترسا ~~کنم~~ همی .  
چونم گشایشی نشد از خانقاه هیچ  
يك چندرو بدیر و کلیسا کنم همی .  
از عیسوی بتان مسیحا دم فرنگ  
ناسور قلب خویش مداوا کنم همی .  
شاعر « از کید انگلیسی دوران زمین شده » و « ناچار رخ بملك  
فرنسا » می آورد ، و می خواهد « پاریس را پر از اشعار پارسی » کند <sup>۲</sup> .  
با آنکه در همین قصیده گوید :

زان شاعران نیم که بروزی هزار لوح	تقدیم خدمت بك و پاشا کنم همی .
من شاعرم ولیك نه پاشا و بيك را	زین سست همتان چه تمنا کنم همی ؟

۱- رك : ص ۷۰ . ۲- رك : ص ۶۸ . بیعد .

طبعم بلند و همت من عالی است، زان ...

خواننده پس ازین منتظر است شاعر و ارستگي و مناعت طبع خود را نشان دهد، اما افسوس بلافاصله گوید: مدح و ثنای حضرت والا کنم همی ... ۱؛ و با آنکه گوید:

چونم هجام رام نباشد درین مقام واضح نموده تر که معما کنم همی ۲.  
معهدا از هجو کسان، خود داری نمیکند ۳.

همچون حافظ شیرازی، از همشهریان خود گله دارد:  
آتش برشت و مردم دار المرض ۴ فتد

منما گمان که کشور گیلانم آرزوست ۵.

شاعر شوریده آرزوی دیدار مجدد طهران دارد:

دیدن دوباره خطه طهرانم آرزوست . . . . .

میخواهد دل خود را برای «دلبران ری» پیشکش برد، و این است آرزوی دیگر او:

یک ساغر از می همدان با دو تن رفیق

خوردن بناغ و گلشن شمرانم آرزوست .

با شاهدان بقصر قجر صحبتم هوس

نی چنت و نه حور و نه غلمانم آرزوست ۶.

تشبیهات صبوری غالباً همانهاست که پیشینیان آورده اند. گاه

ابیات خود را بصنایع بدیعی مزین میسازد؛ تجنیس:

۱- رك : ص ۷۲ - ۷۳ . ۲- رك : ص ۷۱ . ۳- رك : ص ۱۰۵ . بعد .

۴- طنز و طعنی است «دارالمرز» لقب گیلان را . ۵- رك : ص ۷۸ .

۶- رك : ص ۷۷ .

۱. تا بدارم برد آخر عشق زلف تا بداری

۲. بکاخ تن که بود او هن البیوت، متن

تجنیس خط:

۳. تا کی شوم بماندن مصر اینهمه مصر بر خویش تلخ عیش گوارا کنم همی

تجنیس اشتقاق: اگر که نفس تو بندد بیای عقل، عقال

مراعاة النظیر:

هر که در دل عشق آن رخسار گندم کون ندارد

از د اهل دل بقدر حی ندارد اعتباری

صدوری خود مدعی است که در انواع علوم و فنون ادب رنج برده است:

ازین جهت که به عمری است تا که چون پرگار

شدم بدایرة فضل و علم سرگردان

بلیه‌ها که کشیدم بطب جالینوس

رساله‌ها که نوشتم بحکمت یونان

بعلم و فلسفه و هیئت و حساب و نجوم

بفن هندسه و منطق و بدیع و بیان

کشیده رنج شب و روز، قد نموده علم

نموده سعی مه و سال، تنک بسته میان

اقامه کرده با قوال فلسفی حجت

۶. اقامه کرده باشکال هندسی برهان

۱- رك : ص ۲۸ . ۲- رك : ص ۵۰ . ۳- رك : ص ۶۹ . ۴- رك :

ص ۵۳ . اشاره به «العقل عقال» . ۵- رك : ص ۲۸ .

۶- رك : ص ۴۵ کتاب حاضر .

دیوان صبوری که اینک در دسترس دوستداران شعر و ادب گذاشته  
میشود، دومین نشره جمعیت نشر فرهنگ گیلان است.  
جوانانی که نقد عمر گرانمایه را فقط بخاطر دانش و ادب بر طبق  
اخلاص نهاده، بی منتی تقدیم هم میهنان میکنند؛ ستودنی و دوست  
داشتنی هستند.

همت دوست گرامی آقای جلوه در گرد آوردن اشعار پراکنده  
صبوری و احدی نام وی، و توجه جمعیت نشر فرهنگ گیلان در نشر این  
دیوان در خور سپاس و تقدیر است.

بهمن ماه ۱۳۳۴

۴۰ مهین

نگارش : هادی جلوه

ان من الشعر احکمه

دقیق دیک

چون در آسمان شعر و ادب گیلان ستار گسانی مانند سعدی ، حافظ ، فردوسی و امثال آنان نمیدرخشد؛ بعضی از محققان و متتبعان کم حوصله کشور ما تصور کرده اند که شعر و شاعری هیچگاه در گیلان رونقی نداشته و در این سرزمین فوق پرور جان افزا<sup>۱</sup> که غالب اوقات سال، از گل و سبزه پوشیده است ؛ گوینده و سراینده ای پیدا نشده ا

در صورتیکه از رجوع بتذکره ها و دواوین شعرا ، بخوبی آشکار میشود که محیط دل انگیز و طرب خیز گیلان، در طی قرون گذشته شعرا و گویندگان خوش طبع و سخن سنج نظیر مهیار دیلمی<sup>۲</sup> ، عمید دیلمی<sup>۳</sup> ،

۱- آبادیهای زیبای کنار سفید رود ، بنفشه زارهای رودبار و درختان کهن زیتون آنجا ، چشم اندازهای کناره دریای خزر ، باغهای چای لاهیجان ، سرسبزی و شادابی گیاهان و گلپای خودر و ، خانه های گالی پوشی روستائی ، بامهای سفالین ساختمانهای شهری و هزاران دیدنیهای شگفت انگیز ، دل هر بیننده را بسوی خود میکشد. من نیز مانند سایر دلدادگان ، گیلان را سرزمین زیبائیها دیدم (فرهنگ گیلکی - نگارش آقای ستوده) .

۲- رك : بصفحه (ض) مقدمه آقای دکتر معین .

۳- اگرچه مسافرت با گاو در بعضی نقاط آسیا در میان دهاقین معمول بوده ولی از شاعری لطیف طبع ، بنظر قریب می آید .

عمید دیلمی که از شعرای بین قرون ۵ و ۶ هجری است در قصیده خود گاوی را که سوار آن بوده است می ستاید و در نهایت مزاحمت و دقت وصف می نماید . بدین مطلع :

سید شرفشاه ۴ ، فیاض لاهیجانی ۵ ، محمد علی حزین ۶ ، دانش (حسام الاسلام) ۷ و غیره در آغوش خود پرورانیده که بحث در پیرامون احوال و آثار یکایک آنان از حوصله این مختصر خارج است .

علاوه بر آن عده از سخنسرایان که در دواوین و تذکرها از آنان یاد شده ؛ گویندگان و شعرای گرانمایه دیگری نیز در کیلان وجود داشته اند که هر روزمان نام و نشان آنانرا از خاطرها محو کرده و آثار آنان هم گنجینه مانند ، در دل خاک نهفته شده ؛ یا از نادانی وراثت نااهل از بین رفته و بمصداق :

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت      نشنوی دیگر ز بلبل سر گذشت  
دیگر کسی بانند و خسته ها و ذخایر گرانبهای ایشان دست نیافته است ؛  
یکی از گویندگان کیلان ، که آوازش از آسیب و گزند زمانه ،  
تاحدی مصون مانده ، حکیم صبوری است .

---

بودم درین تیمار و غم ، پرورده رنج و الم      کز در در آمد صیحه دم ؛  
شمشاد قد ، مه پیکری ( مجله دانشکده - سال اول - بقلم ملک الشعراء بهار )  
۴- سید شرف الدین بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن علی بن ابراهیم بن موسی بن  
احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر که  
در نیمه اول قرن هفتم هجری میزیسته و مؤلف تذکره حشری تبریزی او را در ردیف  
پیرهای مرید با احسن عارف معروف تبریز نام می برد و آنهک شرفشاهی «در  
دستگاه شورویکی از گوشه های پهلوی این دستگاه» منسوب باوست . بقلم دانشمند  
محترم آقای سید صالح صالح رک : ( مجلات فرهنگ و فروغ - چاپ رشت ) .  
۵- ملا عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی مؤلف ( گوهر مراد ) و ( شوارق )  
که دیوان اشعارش دارای ۱۰۷۲۵ بیت است . ( رک : مقاله ع - کدیور در مجله  
فروغ )

۶- از اعقاب شیخ زاهد کیلانی که کلیات اشعار او در هند بچاپ رسیده است .  
( تاریخ ادبیات پارسی تألیف ادوارد برونت - جلد ۴ )  
۷- شیخ حسن بن ملا اسماعیل رشتی ( ۱۲۶۵ - ۱۳۴۶ قمری ) متخلص بدان  
و ملقب بحسام الاسلام ( رک : دانش کیلانی )

نگارنده در سال ۱۳۳۰ خورشیدی، شرحی مختصر در ترجمه احوال وی نوشته و در مجلهٔ بنما<sup>۱</sup> منتشر ساختم که مورد توجه عددهای از کیلانیان ادب دوست و دستداران صبوری شد و مرا بچاپ آثار او (که قسمتی از آن از مدتی پیش جمع آوری شده بود) تشویق و ترغیب کردند. اما از آنجا که اشعار صبوری، چون لآلی منشور، پراکنده بود در طول این مدت بطبع و نشر آن توفیق نیافتم. البته رشتهٔ تحقیق خود را در این زمینه از دست ندادم؛ با آقای نعمت‌زادهٔ نامی<sup>۲</sup> داماد صبوری و سایر کسانی که گمان میرفت، اشعاری از صبوری نزد خود داشته باشند رجوع کردم و اکنون با نشر این مجموعه، میتوانم بگویم که خدمت ناچیزی بتاریخ ادبیات در کیلان شده است.

باینکه از فوت صبوری، بیش از شصت و دو سال نگذشته جای تأسف است که دیوان اشعار او بدست نیامده است و قسمت عمدهٔ اشعار وی که بدست نگارنده رسید و در این دیوان آورده شد بصورت ورق پاره و بعضاً با خطوط ناخوانا و کلمات قلم خورده بود و چون گویندهٔ اشعار هم در قید حیات نبود تا کلمات صحیح از ناصحیح شناخته شود؛ بناچار اشعار صبوری بهمان صورتی که در ورق پاره ها دیده میشد، با ذکر موارد اختلاف نسخه‌ها، بچاپ رسید.

اگرچه نمی‌توان گفت که این دیوان حاوی تمام اشعار صبوری است ولی بحکم (مالا یدرك كله لا یترك كله) و بنا باصرار دستداران صبوری بر آن شدم که آنچه از اشعار این گوینده تا کنون گرد آورده‌ام و قسمتی از

---

۱- رك : شمارهٔ دوم از سال چهارم آن مجله

۲- رك : صفحه (س) پیشگفتار - نگارش آقای پورداود .



آن ( توسط نگارنده ) در جراید محلی رشت مانند گیلانشهر<sup>۱</sup> و فکر جوان<sup>۲</sup> به چاپ رسیده است، بصورت دیوانی منتشر کنم؛ و چون بنا به تصویب هیئت مدیره جمعیت نشر فرهنگ گیلان<sup>۳</sup> مقرر شد که دیوان صبوری بهزینه آن جمعیت بزبور طبع آراسته شود؛ از توجه اعضای محترم هیئت مدیره در راه نشر آثار گویندگان گیلان، بدینوسیله تشکر میکنم و امیدوارم که جمعیت نشر فرهنگ<sup>۴</sup>، در جمع آوری و حفظ و نشر آثار ادبی، علمی، تاریخی و صنعتی گیلان بیس از پیش مؤید و موفق باشد.

در اینجا لازم میدانم از آقای ابراهیم نعمت زاده نامی، که آنچه از اشعار صبوری در اختیارشان بوده، بیدریغ برای استفاده در دسترس نگارنده قرار داده اند و همچنین از آقای کاظم مدیری که نسخه خطی بعضی از اشعار صبوری را برای مقابله در اختیار من گذاشته اند از صمیم قلب تشکر کنم.

---

۱- این روزنامه بمدیریت آقای محمد صدیق کوچکی ( رئیس اسبق اداره فرهنگ رشت ) در آن شهر منتشر میشد.

۲- چریده کهن سال فکر جوان بمدیریت آقای علی آزاده گیلانی در رشت منتشر میشود.

۳- رجوع شود بصفحه ۱۱۸ به بعد کتاب حاضر

۴- جمعیت نشر فرهنگ گیلان، طبق ماده ۳ اساسنامه خود مکلف بحفظ و نشر آثار فضلا و دانشمندان گیلانست.



## صِبْوَرِی رَشْتِی

در میان متقدمان و متأخران چندتن را بنام صِبْوَرِی<sup>۱</sup> خوانده‌اند  
از آن جمله :

۱- صِبْوَرِی<sup>۲</sup> - نام وی محمد هاشم ، از شعرای ایران و از مردم  
خونسار است. ازوست :

صفحه روی بتان خط محشی میکند

معنی آری نکته‌دان از لفظ پیدا میکند<sup>۳</sup>

دیده‌ام گوهر بدامان ریخت از په‌لوی دل

ابر دائم ریزش از بالا بدریا میکند<sup>۴</sup>

۲- صِبْوَرِی - وی از شعرای ایران و از مردم همدان است و عهد  
اکبر شاه به هندوستان رفت ؛ بملازمت خازمان خان به تنعم بر خورد و روز  
قتل خازمان اسیر شده آخر الامر جان بسلاحت برد<sup>۵</sup>، ازوست :

سپر دم جان من بیصبر دل از داغ هجرانم  
چه دردست اینسکه غیر از جان سپردن نیست در هانش

و نیز گوید :

میانش دل مردمان می برد دل مردمان از میان می برد

۱- صِبْوَرِی در لغت به معنی در کار تعجیل نکردن است. (غیاث اللغات)  
۲- رك : لغت نامه دهخدا | ۳- رك : تذکره صبح گلشن ۴- رك قاموس الاعلام  
ترکی ۵- رك : تذکره صبح گلشن

۳- صبوری<sup>۱</sup> - نام او محمد، از شعرای ایران و از مردم تربت است.  
اوراست :

بجائیم آتش افتد چون روم من در چمن بی او

نماید هر گل آتشپاره‌ای در چشم من بی او

۴- صبوری معروف به ولانا صبوری - وی از شعرای ایران است  
و در موسیقی مهارتی فراوان داشته و چند رساله در این باب تألیف کرده  
است . ازوست :

یابند وی مهر صبوری سگان او جویند بعد مرگ، اگر استخوان من

۵- صبوری خراسانی - نام وی میرزا کاظم و از احفاد صبوری  
کاشانی و برادرزاده فتحعلی خان سیاست. جدوی در روزگار محمد شاه  
بخراسان شد و صبوری در حدود سال ۱۲۵۹ در مشهد متولد گردید و در  
آنجا نشأت یافت و در فسیله سرائی ماهر گشت . ناصر الدین شاه ویرا  
بلقب ملك الشعرايى آستانه رضوی مفتخر کرد .

دیوان او مشتمل بر قصائد و غزلیها و مقطعات میباشد که بطبع  
نرسیده است وی در بیماری و بای سال ۱۳۲۲ قمری در مشهد در گذشت  
و او را چهار پسر بود و محمد تقی ملك الشعراء معروف به (بهار) بزرگترین  
ایشان است . ازوست :

چند کنی چیره بر این نور، نار	ای پسر، از دلت حسد دور دار
هیچ نیاید دگر از کور، کار	بخل و حسد کور کند چشم جانت
بس که بگریی تو ازین زور، زار	غره ای از بازوی زور آز های
دیده کسی بر صفت مور، مار؟	موری و از مار گزا بنده تر
نیست ترا از بدن عور، عمار	جامه تقوی اگر آری بدست

۱- رك : لغت نامه دهخدا .

مزرع دل قابل هر دستنی است دانه هر سعی که مشکور ، کار  
۶- صبوری تبریزی- ولد قادر بیك زر گراست، خود ترقی کرده  
بجواهر فروشی رسید<sup>۱</sup> . طبع خوشی داشت و سخن بشیرینی میگفت .  
ازوست :

بسکه در هر طرفی جلوه نمای دگرست  
دل بجایی دگر و دیده بجای دگرست  
و نیز اوراست :

طرفه حالی است که عاشق شب هجران دارد  
خواب نا کردن و صد خواب پریشان دارد  
\*\*\*

از رشك که سوزم ز که پنهان کنمت آه  
در هیچ دلی نیست که جای تو نباشد ا  
۷- حکیم صبوری

صبوری رشتی- میرزا باقر خان حکیم فرزند سید محمد متخلص  
بصبوری و ملقب بمدير الاطباء از زمره اعظام گیلان بوده است .  
وی در سال ۱۲۶۵ هجری قمری در محله زیر کوچه<sup>۲</sup> رشت متولد  
شد و مقدمات عربی و ادبی را در این شهر فرا گرفت. سپس برای تکمیل  
تحصیلات عازم تهران گردید و مدتی بتحصیل حکمت و کلام و طب  
پرداخت و از آنجا بمصر و بیروت و پاریس سفر کرد و تقریباً مدت ۱۴  
سال در آن بلاد اقامت گزید؛ و پس از تکمیل تحصیلات بموطن خویش  
باز گشت<sup>۳</sup> . چنانکه در قصیده‌ای گوید :

- 
- ۱- رك : نذکره شمع انجمن و آتشکده آذر ص ۳۱
  - ۲- باصطلاح محلی (جیر کوچک)
  - ۳- گویا در سال ۱۳۰۳ قمری

شد وقت آنکه رو بارو پیاکنم همی      وز مصر ترک منزل و ماوی کنم همی  
و در قصیده دیگر:

نی سیم وزرنه کاخ و نه ایوانم آرزوست  
دیدن دو باره خطه طهران آرزوست  
یوسف صفت زماندن زندان شدم ملول  
رفتن ز مصر جانب کنعانم آرزوست

صبوری بعد از این سفر طولانی و تحمل رنج و زحمت فراوان،  
خواست در موطن مالوف خود (رشت) بافادات علمی و ادبی مشغول شود و  
بافراغت بال و راحت خیال به ثبت ذخایر و اندوخته‌های خویش پردازد که  
ناگهان در سال ۱۳۱۳ قمری بر اثر سرکشی اسبها از درشکه سقوط  
کرد و دارفانی را وداع گفت و در سن ۴۸ سالگی در نجف اشرف (وادی  
السلام) مدفون گردید ۲.

### استادان او

صبوری در حکمت و کلام و طب قدیم و جدید بمرحله استادی  
رسیده و در شعر و ادب صاحب رأی بود و بموسیقی و بعضی زبانهای خارجی  
۱- گویند بنا بدعوت شادروان فتح الله اکبر (سپهدار رشتی) بادرشکه بیاباغ  
او میرفته است.

صبوری در وقت تشریف باستان قدس رضوی نیز با سپهدار (بیگلربیگی)  
همراه بوده است. چنانکه خود گوید:

ورق نامه اعمال پر از خبط و خطاست  
کشتی ماهمه طوفانی گرداب هواست  
چشم بیگلربیگی و دیده من سوی شماست  
لنگر حلم توای کشتی توفیق کجاست  
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم

۲- رک: ص ۴۱-۴۳ شماره دوم مجله فروغ - مقاله شادروان محمدی انشامی.

از جمله بفرانسه و عربی کاملاً آشنائی داشت. بنا بر این میتوان گفت  
صبوری<sup>۱</sup> مجمع خصائص مختلف و احیاناً جنبه‌های متضاد بود و بدین جهت  
از نوادر زمان خود محسوب میشد.

از استادان صبوری، میرزا ابوالحسن جلوه<sup>۲</sup> حکیم مشهور و  
دکتر محمد خان<sup>۳</sup> معروف بکفری رامیتوان نام برد. چنانکه خود گوید:

اندر هوای جلوه از سطوی روزگار

دار الشفا و حکمت یو تا نام آرزوست

---

۱- حسام السلطنه حاکم وقت گیلان درباره وی خطاب بدولت (وقت) چنین  
مینویسد:

«جناب فضایل مآب معارف آداب میرزا سید باقر که حکیمی مہذب و  
طبیعی مجرب و از سادات عالی نسب، دانای زبان فرانسه و عرب و دارای فنون  
ذوقیه و ادب است سالهای دراز با مراقبتی فوق‌العاده و مواظبتی مالانهایه در  
حفظ صحت اهلالی، همت مصروف داشته و تمامی اوقات خود را در استعلاج و زحمات  
ابناء وطن گماشته. سیما در وقوع مرض معروف سال گذشته کاهمه اطبا فرار را  
برقرار اختیار نموده بودند طبیب مذکور با کمال غیرت و قوت قلب گناه در  
شهر و گاه در انزلی و بالجمله در نقاطی که این مرض شیوع داشته حاضر شده،  
اهتمامات لازمه و اقدامات کفایه بعمل آورده. حق و انصاف آنستکه طبیب  
مشارالیه از طرف اولیای دولت جاوید آیت مستحق و شایسته همه قسم توجه  
و مرحمت است. استدعای عاجزانه آنکه مشارالیه را ملقب و مفضل ببلد مدیر  
الاطبائی نموده و از بدل این موهبت خانه زاد را قرین امتخار و مباحات دارند.»

۲- میرزا ابوالحسن جلوه در سال ۱۲۳۸ قمری در احمدآباد گجرات (هند)  
متولد شد. پدرش میرزا سید محمد طباطبائی متخلص بمظہر در علم طب ماهر و  
از شعرای زمان فتحعلی شاه بود. جلوه در سال ۱۲۷۳ از اصفهان بتهران عزیمت  
کرد و در مدرسه دارالشفا سحیره گرفت در اواخر زمان در تدریس حکمت، مقام  
اول را احراز کرد. وفاتش در شب جمعه ۶ ذی‌قعدة ۱۳۱۴ و مدفنش این بابویه

هر چند صبوری در قصیده‌ای گوید :

بلیه ها که کشیدم بطب جالینوس      رساله‌ها که نوشتم بحکمت یونان  
 بعلم فلسفه و هیئت و حساب و نجوم      بفن هندسه و منطق و بدیع و بیان<sup>۱</sup>  
 لیکن از آثار و رساله‌های او جز اشعارش، چیزی دیگر بدست نیامد.  
 اشعار صبوری، گویای ذوق سلیم و سلیقه مستقیم اوست.  
 صبوری، صیت فضایل خود را شنیده و اشعار خود را ورد زبانها  
 دیده بود که بخود بالید و در مقام مفاخرت گفت :

کهی ز فخر بنازم با نوری و ظهیر

کهی ز ناز بیالم بحمیری و حسان<sup>۲</sup>

و نیز گوید :

من کز شنای لجه بحرین فکر و طبع

بیرون هزار لؤلؤ لالا کنم همی

وانگه بسالک نظم در آورده زان سپس

تا عقده‌ها بگوش گریسا کنم همی

بجاست رک: (ادبیات معاصر - تألیف رشید یاسمی)

۳- از اطباء دانشمند و از مردم کرمانشاه بود و در عهد سلطنت ناصرالدین شاه  
 میزیست مؤلفاتی نیز دارد و هم اکنون بیمارستانی بنام وی در کرمانشاه است.  
 گویند او رای اولین بار در ایران، کالبد انسان مرده‌ای را جهت تشخیص  
 بیماری زمان حیاتش شکافته است و نزد عوام بکفری معروف شده و نیز گویند  
 در حضور وی ادعا شده بود که قرآن، چون اسم اعظم دارد، در آتش نمی‌سوزد،  
 و او دستور سوزانیدن قرآنی را داده که از آن پس بکفری معروف شده است (له اعلم).

۱- رک: ص ۴۵ این دیوان ۲- رک: ص ۴۵ .



عنقهای قاف معرفت و دانشم چسان

در این خرابه جغد صفت جا کنم همی<sup>۱</sup>

يك قسمت از اشعار صبوری ، غزلهای اوست كه غالب آنها را باقتضای غزلهای حافظ و سعدی سروده و الحق خوب از عهدۀ برآمده است. قصایدش نیز شیرین و جالب توجه است .

چون صبوری بزبان عرب آشنائی کامل داشت، گویند بدان زبان نیز اشعاری سروده كه بدست نگارنده نرسیده است. علاوه بر اشعاريكه در این مجموعه آورده شد ، اشعار دیگری هم بخط صبوری بدست آمده كه چون در صحت انتساب آنها باین گوینده ، تردید راه نیافته است از چاپ آن اشعار خود داری شد .

بعضی از اشعار صبوری در مجله فروغ كه در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ خورشیدی توسط فاضل ارجمند آقای ابراهیم فخرائی در رشت منتشر میشده ؛ به چاپ رسیده است .

### اخلاق و افکار او

صبوری ، بگوامی كسانيكه محضراو رادرك کرده اند در اخلاق و رفتار و نيك محضری و نيك اندیشی ، نظیر كم داشته است . اشعار زیر آئینه اخلاق و افكار اوست و از آنها میتوان بوارستگی و آزاد منشی وی پی برد :

نفس اماره را باید كشت :

بعیر نفس شریر است و نحر كن ، بشنو

بگوئز جان كه فصل لربك و انحر<sup>۲</sup>

۱- ك : ص ۶۸-۶۹ .

۲- رك : ص ۶۰ - اشاره است بآیه ۲ از سورة الكوثر (قرآن)

غم امروز و فردا شاید خورد:

سهل باشد در مقام فقر از دنیا گذشت

ای خوش آن رندی که از دنیا و از عقبی گذشت

سود غافل دنیوی ، سودای عاقل اخروی

عاشق وارسته از این سود و آن سودا گذشت

خوش بود زاهد ز فردا صوفی امروز است خوش

خوشتر آن باشد که از امروز و از فردا گذشت <sup>۱</sup>

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند :

ای اسیر هوی و صید هوس      نال بگشای تا کنی پرواز

حلقه بر در که طلب میکوب      تا بروی تو در کنند فراز

تادل از ما سوای حق نکنی      می نکردی ز ما سوی ممتاز <sup>۲</sup>

درود بر کسیکه در زندگی کاری ساخت و از خود نام نیکی

گذاشت :

غنیمتی شمر از وقت زانکه عمر عزیز

دگر بچنگ نیاید چو تیر رفته زشت

خوش آنکه نام نکو، هشت در صحیفه دهر

از آن به پیش که او راق اوز هم بگست <sup>۳</sup>

آینه اهل دل غبار ندارد :

هیچ مجو کفر و دین ز اهل محبت      عشق ناسلام و کفر کار ندارد

طالب مهری ز سینه کینه فروشوی      کاینه اهل دل غبار ندارد <sup>۴</sup>

۱- رك : ص ۴ . ۲- رك : ص ۱۰۲-۱۰۳ .

۳- رك : ص ۱۰ . ۴- رك : ص ۱۴ .

بهر دونان ، منت دونان چرا :  
ز باده دگران چند رخ کنی رنگین  
بخون خویش همی سرخ رو چو مرجان باش  
مکن به پیش خسان هم چو گل گریبان چاک  
چو غنچه غوطه بخون زن و لیک خندان باش<sup>۱</sup>  
من یار طلب میکنم او جلوه گه یار :  
ایدل از هوی بگذر ترک این من و ما کن  
رو بخر که الا از سراچه لا کن  
دیده پوش از کثرت جز یکی همین و مگوی  
بگذر از همه اسمار و سوی مسمی کن  
چون ز هر طرف پیدا روی یار ما باشد  
خواهر و سوی حرم خواهد در کلیسا کن<sup>۲</sup>

### خدمات او

گذشته از آنکه اداره حفظ الصحة کیلان از طرف دولت وقت بصبوری محول بود و سالیانه چهل تومان مستعمری در بسافت میداشت . گویند اولین داروخانه رافیز بطرز جدید که بادستگاه حب سازی و تهیه کیسول<sup>۳</sup> مجهز بود ، او در رشت دائر کرد .

صبوری ، در هنگام شیوع بیماری ساری و خانمانسوز و بادر کیلان در مداوای بیماران کوشش فراوان کرد و حسام السلطنه حاکم وقت کیلان ، در باره وی چنین گفت ۴ -

«میرزا سید باقر که حکیمی مہذب و طبیبی مجرب است سالهای دراز با امر اقبیتی فوق العایة و مواطبتی مالاہایہ در حفظ صحت اہالی ، ہمت

۱- رک : ص ۲۲ . ۲- رک ص ۳۴ . ۳- Capsule . ۴- رک : ص (پیچ) .

مصروف داشته و تمامی اوقات خود را در استعمال اجابناه وطن گماشته سیما  
در وقوع مرض معروف سال گذشته که همه اطبا فرار را بر قرار اختیار  
نموده بودند!

با اینکه صبوری، باعور دنیوی و اخروی یکسان می نگریسته؛  
جاه و رفاه برخی از همکنان خود را نداشته و در زحمت بوده است. چنانکه  
در قصیده‌ای گوید:

من این سفر بروم گر همه مراست سفر  
من این وطن نزیم گر همه مراست چنان  
چرا؟ که آمد از بهر من، وطن گلخن  
چرا؟ که گردید ایران، برای من ایران!  
پیدا است در جایی که:

خواص مفتقر و اهل جهل، مستغنی  
عوام مقتدر و اهل فضل، مستأصل ۲.  
باشند؛ صبوری و امثال او نمی توانند زیست!

تهران ۲۰ بهمن ۱۳۳۴

هادی جلوه



فروزانه

در حضور تو پوشیده های ما پیدا است !

هوا عبیر فشان و نسیم نافه کشاست

بدور لاله می ارتعوان بیاید خواست

از آن همیشه دلم میکشد بطرف چمن

که در بنفشه و گل نکستی ز بوی شماست

تو در میان دلی راز دل چه شرح دهیم

که در حضور تو پوشیده های ما پیدا است

نسیم صبح و صبحی مناه زد دست که عمر

دو نده ترز شمال ور و نده ترز صباست

خزان رسید و بهاران شد و گل آمد و رفت

غلام همت سرورم که باز پا بر جا است

سواد دانشم از دل بمی بشوی که چرخ

مدام در پی آزار مردم داناست

کله ز سر بکفن جامه کن نمستی چاک

که غنچه سرخ کلاهست و سرو سبز قباست

ز سبزه مسند و گل تکیه گه نما امروز

که خشت تکیه گه و خاک هستند فرداست

بدفع آتش نفس آب آتشین درده  
که باده میبرد این بادها که در سرهاست  
تو هم بصرحن چمن خیمه زن سلیمان وار  
کون که غنچه چو بلقیس رباع شهر سباست (۱)  
چو ابرگریدو گل خنده کرد و مرغ فغان  
اگر صبوری بیدل خروش کرد رواست

---

۱- سبا بفتح اول و ثانی بالف کشیده نام شهر است  
که بلقیس پادشاه آن شهر بوده (نقل از برهان  
قاطع)

باید هم از زشت و از زیبا گذشت !

سهل باشد در مقام فقر از دنیا گذشت  
ایخوش آن رندی که از دنیا و از عقبی گذشت  
سودغافل (۱) دنیوی سودای عاقل اخروی  
عاشق وارسته از این سود و آن سودا گذشت

من نه تنها فارغم با رویش از یاد بهشت  
هر که دید آن قدولب از کوثر و طوبی گذشت  
بی تامل ای خرد کشتی مران در بحر عشق  
باید از خورد در گذشت آنکه ازین دریا گذشت (۲)

تا نپیماید کسی دشت جنون کی پی برد  
آنچه بر همچون مسکین از غم لیلا گذشت  
خواجه نتواند ز دنیا بگذرد باور مکن  
کی تواند کودک از لوزینه و حلوا گذشت

---

۱- در نسخه خطی دیگر (جاهل) دیده شد.

۲- در جای دیگر این مصرع چنین آمده :

« زانکه از خود در گذشت

آنکس کزین دریا گذشت »



زشت و زیبای جهان چون جمله باشد در گذر  
لاجرم باید هم از زشت و هم از زیبا گذشت  
خوش بود زاهد ز فردا صوفی امروز است خوش  
خوش تر آن باشد که از امروز و از فردا گذشت  
بهر دفع چشم بد از روی خوبش ان یککاد  
خوانده ام من تا بلا از آن قدم بالا گذشت  
عاشق صادق صبوری آن بود کز جان خویش  
پیش شمع عشق چون پروانه بی پروا گذشت

## دل بپرو جان بپرو هر چه هست

ای زمیت هر دو جهان گشته هست  
وی برهت داده همه دل ز دست  
مست توشد میکند و می فروش  
محو توشد بتکده و بت پرست  
مستی مردم همه ز آب رزان  
هستی ما از می روز الست  
چهره بخاک تو نهادیم و گشت  
در بر ما قدر نه افلاک پست  
گرچه ز قید دو جهان جسته ایم  
لیک زدام تو نخواهیم جست (۱)  
ما که فتنای تو و عشق توایم  
دل بپرو جان بپرو هر چه هست  
رشته جانم ز بلایت گسیخت  
شیشه صبرم ز فراق شکست

---

۱- این بیت در جای دیگر چنین دیده شد:

«گرچه ز قید دو جهان رسته ایم

لیک زدام تو نخواهیم جست»